

شانزدهمین سال مرگ اخوان

نیما بیهقی

□ پنجم شهریورماه، شانزدهمین سالگرد درگذشت مهدی اخوان ثالث (امید) است. به همین مناسبت، مراسمی با حضور جمعی از شاعران و ادیبان خراسان در آرامگاهش (واقع در توس در جوار آرامگاه فردوسی) برگزار شد. این مراسم با شعرخوانی محمد قهرمان با عنوان «یک‌ماه بی‌امید» که به گفته‌ی خودش همیشه در مراسم سالروز درگذشت اخوان ثالث - یار و همراه روزگار جوانی‌اش - آن را می‌خواند، آغاز شد.

دکتر محمدرضا راشد محصل - عضو هیات علمی دانشگاه فردوسی مشهد - نیز در سخنانی گفت: اخوان گزارش‌دهنده‌ی واقعیت‌های عینی اجتماع در پهنه‌ی تاریخ است و برتری او نسبت به دیگر شاعران، در همین ویژگی‌ست. وی با بیان این که شخصیت شاعر به سه شکل من فردی، شخصیت اجتماعی و انسانی تقسیم می‌شود، اظهار داشت: شخصیت اجتماعی اخوان بسیار قوی‌تر از شخصیت فردی اوست و شخصیت انسانی‌اش در مرحله‌ی دوم قرار می‌گیرد. به همین دلیل است که شعر او هنوز ماندگارترین شعرهای معاصر و شخص او شناخته‌ترین شاعر معاصر است.

دکتر راشد محصل با بیان این مطلب که جان‌مایه‌ی اصلی شعر اخوان، سنت‌های جوانمردی‌ست، گفت: «در «خوان هشتم» به خوبی درمی‌یابیم که او در حقیقت سوگوار نامردمی‌هاست». «نامیدی» که برخی از منتقدان در شعر اخوان به آن اشاره کرده‌اند، در حقیقت نامیدی نیست، بلکه دریافت واقعیت و بیان آن است، «گویند که امید و چه نومید؟! و ندانند / من مرثیه‌گوی وطن مرده‌ی خویشم...» وی ادامه داد: «اخوان دیروزهای دیگر می‌بیند. او با اشاره به این مطلب که برخی از منتقدان معتقدند که بسیاری از آثار اخوان به خصوص کتیبه از کشف‌المحجوب گرفته شده است، اظهار داشت: «ابتکار در این است که عناصر خیال را تجزیه بکنند و بعد از این عناصر، صورت‌های ابتکاری تازه بسازند. بنابر این اگر ریشه‌ی سنگ یا کتیبه در جای دیگر باشد، هنر این است که ما با آن زمینه‌ی مطرح شده، مساله‌ی دیگری را طرح کنیم که واقعیت عینی زمان ماست.

در ادامه‌ی مراسم، زردشت اخوان، پسر شاعر با تشکر از حضور همه‌ی دوست‌داران م. امید، این‌گونه با پدر زمزمه کرد:

«مرا ببخش اگر سنگ قبری آن‌گونه که باید، برایت نگذاشتند و به ما هم اجازه ندادند که بگذاریم. وضع خانه‌ات هم بهتر نیست، از آن به‌عنوان میراث باستانی یاد می‌کنند، اما در حال خرابی و ویرانی‌ست و به وارثانت هم اجازه‌ی فروش یا تعمیر آن را نمی‌دهند». در پایان این مراسم، حاضران با گلباران مزار اخوان ثالث با او بدرود گفتند.

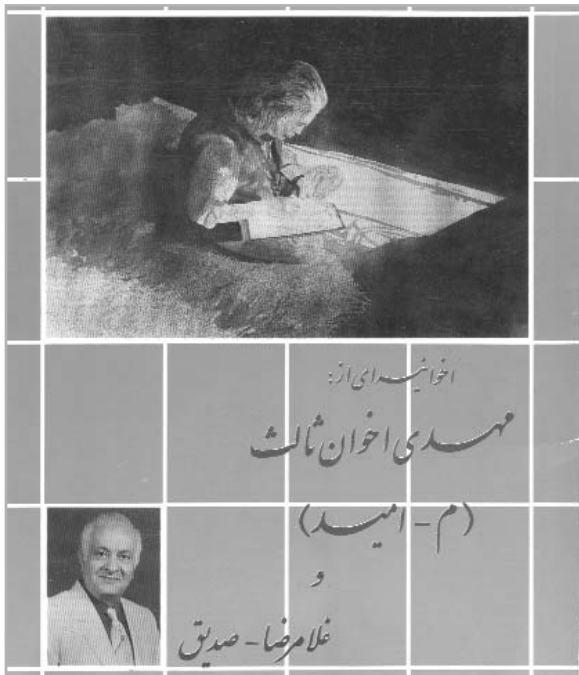
غزل اشتراکی اخوان با شاعران خراسان

خاطره و شأن نزول غزل اشتراکی

آقای غلام‌رضا صدیق در بخش «برخورد آرا و اندیشه‌ها» نسخه‌ی از کتاب **اخوانیه‌ی از مهدی اخوان ثالث (م. امید) و غلام‌رضا صدیق** را در پی نشر مقاله‌ی «اخوانیات اخوان» به قلم آقای دکتر اسماعیل تاج‌بخش، (استاد ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی تهران) در **ماهنامه‌ی حافظ** معرفی کرده است. برای این‌که با یک تیر دو نشان زده باشیم، خاطره‌ی زیر را از آن کتابچه، با تلخیص، برای شما نقل می‌کنیم.

در فروردین‌ماه هزار و سیصد و چهل و یک، امید خراسان، م. امید خراسانی از زاد بوم خود یاد و دوستان و دوستان‌اران را به دیدار خویش شاد کرد. در مدت اقامت خود در مشهد در محافل ادبی آن روز شرکت جست. محفل ادبی فرخ، انجمن ادبی فردوسی (سرگرد نگارنده)، انجمن ادبی نقد آشنا (بانو علیزاده، مادر غزاله علیزاده)، انجمن ادبی بانوان خراسان (بانو دنیا طاهری، خواهر مرحوم استاد نوید حبیب‌الهی)، و بسیاری محافل دوستانه‌ی دیگر امید را در جمع خود دیدند. در این مجالس و محافل اشعارش را خواندند، دکلمه کردند، تشویق و تحسینش کردند و معلوم شد شعر نو به‌معنای واقعی برای خود جایی باز کرده و طرفدارانی دارد که آن را می‌فهمند و از آن سرسخانه دفاع می‌کنند.

در همان روزها مشخص شده بود که اگر بنا باشد برای شعر نوی اصیل دو سه رکن و پرچمدار پیدا کرد، امید، به‌حق یکی از ارکان مهم و پرچمداران شایسته‌ی آن است. وی دنباله‌ی راهی را که نیما در ادب معاصر گشود، گرفت، با این تفاوت که نیما هرچند گشاینده‌ی این راه بود، اما کلامش تعقید و ابهام داشت و امید با آن که دنباله‌روی اوست، سبک او را با گویش اصیل خراسانی به هم آمیخت و با تسلطی که بر



فریاد از کودتای ۲۸ مرداد

مهدی اخوان ثالث

خانه‌ام آتش گرفته است، آتشی جان‌سوز
هر طرف می‌سوزد این آتش
پرده‌ها و فرش‌ها را تارشان با پود
من به هرسو می‌دوم گریان
در لهیب آتش پُر دود
وز میان خنده‌هایم، تلخ
و خروش گریه‌ام، ناشاد
از درون خسته‌ی سوزان
می‌کنم فریاد، ای فریاد، ای فریاد

خانه‌ام آتش گرفته است، آتشی بی‌رحم
هم‌چنان می‌سوزد این آتش
نقش‌هایی را که من بستم به خون دل
بر سر و چشم در و دیوار
در شب رسوای بی‌ساحل.
وای بر من، سوزد و سوزد
غنچه‌هایی را که پروردم به دشواری
در دهان گود گلدان‌ها
روزهای سخت بیماری.

از فراز بام‌هاشان، شاد
دشمنانم موزیانه خنده‌های فتح‌شان بر لب
بر من آتش به‌جان، ناظر
در پناه این مشبک شب.

من به هرسو می‌دوم، گریان از این بیداد
می‌کنم، فریاد، ای فریاد، ای فریاد.

وای بر من، هم‌چنان می‌سوزد این آتش
آن‌چه دارم یادگار و دفتر و دیوان
و آن‌چه دارد منظر و ایوان
من به‌دستان پُر از تاول
این طرف را می‌کنم خاموش
وز لهیب آن روم از هوش

ز آن دگر سو شعله برخیزد، به‌گردش دود.
تا سحرگاهان که می‌داند؛ که بود من شود نابود؟
خفته‌اند این مهربان همسایگانم شاد در بستر
صبح از من مانده برجا مشت خاکستر
وای، آیا هیچ سر برمی‌کنند از خواب
مهربان همسایگانم از پی امداد؟

سوزدم این آتش بیدادگر بنیاد.

می‌کنم فریاد، ای فریاد، ای فریاد...

بحور و اوزان داشت و با مهارتی که در به‌کارگرفتن کلمات آهنگین، زیبا و فاخر از خود نشان داد و با لطف مضمون و اصالت فکری که در شعرش بود و همه‌ی این مواهب که در وی جمع شده بود، سبب شد تا او را یکی از برگزیده‌ترین شعرای شعر امروز فارسی به‌شمار آورد.
آخرین شب توقف اخوان در مشهد (فروردین چهل و یک)، مجلس ضیافت یا بهتر بگوییم محفل انسی در منزل یکی از دوستان برگزار شد که در آن جمعی از دوستان نزدیک امید شرکت داشتند. نشستند و با تارهای ابریشم احساس خویش غزلی تنیدند. یکی از حاضران بالبداهه مطلعی سرود و دیگران نیز هر یک بیتی بر آن افزودند و رنگی بدان زدند تا بدین‌صورت که می‌بینید، درآمد.
سرایندگان این «غزل اشتراکی» عبارتند از:
آقایان «م.امید»، «م. آرزو»، «م. سرشک»، «محمد قهرمان»، «علی باقرزاده بقا» و «غلام‌رضا صدیق».

غزل اشتراکی

امشب که باز فرصت دیدار یار بود
بزم خوشی به محفل ما برگزار بود
رونق‌فزای محفل انسی که داشتیم
دیدار یار و صحبت آموزگار بود
می‌بود و عشق بود و صفا بود و دوستی
با دور جام، دور خوش روزگار بود
آری به‌جز صفا و محبت ندیده‌ایم
نقشی که با گذشت زمان پایدار بود
ما را به بزم لاله چه حاجت که هر کنار
در لاله‌های جام، می‌خوش گوار بود
در جمع شاعران قدح نوش می‌گسار
تنها خمار زاهد پرهیزگار بود
افسوس! زهد خشک مجال طرب نداد
با این‌که جام باده‌اش اندر کنار بود
هرچند مست بود ز الطاف دوستان
امید لیک چشم و دلش هوشیار بود
ای ماه با خیال تو بیدار تا سحر
چشم من و ستاره‌ی شب زنده‌دار بود
هر چند در غزل به تفتن قدم نهاد
در شعر نو امید، خداوندگار بود
امید داشت عزم رحیل از کنار ما
بیهوده دل به ماندنش امیدوار بود
از شور و شوق محضر امید این غزل
در بزم دوستان ادب یادگار بود

منابع

اخوانیه‌یی از اخوان ثالث و غلام‌رضا صدیق، مشهد، واژیران، ۱۳۷۷، صص ۵۸-۵۹.